

## سخنی درباره‌ی روسپی‌گری در کوبا

لویس اور تگا

برگردان: اسد عظیم‌زاده

آقای رییس‌جمهور، جورج بوش از مقام رفیع خود به‌جایی نزول کرده که به‌جای پرداختن به‌دشواری‌های کشورش و امور سیاسی، ادعا می‌کند این روزها روسپی‌گری در کوبا بیداد می‌کند. به‌طور آشکار آقای رییس‌جمهور یا نمی‌داند یا نمی‌خواهد بداند کوبا در گذشته‌های دور چگونه بود و امروز در کجا ایستاده است. از این گذشته او نمی‌داند تنها در شهری که خودش زندگی می‌کند، یعنی «واشنگتن دی - سی» فحشا و روسپی‌گری و خودفروشی در میان زنان و هم در مردان یکی از پُردرآمدترین صنعت‌ها است. البته من را می‌بخشید که نام «صنعت» بر آن نهادم.

در طول دوران استعمار تا پیروزی انقلاب، کوبا یکی از مهم‌ترین مراکزهای فحشا و خودفروشی در آمریکا بود.

این موضوعی است که من روی آن بسیار اندیشیده‌ام و خاطره‌های روشنی از آن دارم. در هاوانا، مرکز کوبا، خودفروشی یکی از پُردرآمدترین منبع‌های مالی پلیس و دار و دسته‌های وابسته به آن بود.

من تنها به‌یکی از روشن‌ترین نمونه‌ها اشاره می‌کنم. کمابیش در حدود دهه‌ی ۱۹۴۰ یکی از مشهورترین روسپی‌خانه‌ها، خانه‌ی «مارینا» بود. این مکان در خیابان «جی نیوس» و بسیار نزدیک به‌محل کاخ ریاست‌جمهوری آن زمان قرار داشت. بسیاری از آمریکاییان پس از ترک قایق‌های خود برای خوش‌گذرانی، بی‌درنگ به آن مکان مشهور می‌رفتند. یک روز «ارول فلین» که در دوره‌ی خود هنرپیشه‌ی بسیار مشهوری بود به‌هاوانا می‌آید، به‌محض ورود به‌هاوانا او را به آن خانه می‌برند. دختری او را می‌بیند و می‌شناسد و به‌همه کس خبر می‌دهد.

رویداد بسیار جالبی روی داد. بیش از ۱۰۰۰ تن از زنان با سن‌های متفاوت حتا دختران نوجوان مقابل خانه‌ی «مارینا» جمع شدند و «ارول فلین» را فراخواندند تا بیرون بیاید و آن‌ها چهره‌اش را از نزدیک ببینند و او را لمس کنند. صحنه‌ی جالبی بود، هزاران زن و دختر برای دیدن او در میان روسپی‌خانه و روسپی‌ها غرق شده بودند. آری آن زمان یکی از بهترین و پردرآمدترین شغل‌ها برای زنان کوبا خودفروشی و روسپی‌گری بود.

پس از چند سال «مارینا» منطقه‌ی فعالیت خود را به خیابان «تروکادرو» منتقل کرد و به کارش وسعت داد. اگر اشتباه نکنم منطقه‌ای بود بین بخش صنعتی شهر و «کرسپو». تمام منطقه به صورت رسواکننده‌ای دگرگون شده و سیل انتقادات و اعتراض‌های مردمی سرازیر شد.

یکی از آن روزها به صرافت افتادم مبارزه‌ای را علیه روسپی‌گری در روزنامه‌ای که کار می‌کردم به راه اندازم. مساله‌ی حساسیت‌برانگیزی بود. بی‌تردید اولین کسی که از من عصبانی می‌شد رییس پلیس بود و پس از آن نوبت به وزیرهای دولت می‌رسید. مبارزه تا جایی گسترش یافت و همه‌گیر شد که پلیس چاره‌ای ندید جز آن که خود مسلحانه وارد عمل شود و تمام روسپی‌خانه‌های منطقه را تعطیل کند. لوازم خانه‌ها را به خیابان ریختند و زنان نگون‌بخت را از خانه‌ها بیرون راندند و بسیاری‌شان را دستگیر کردند. رفتار آن‌ها به حدی خشونت‌آمیز بود که من از پیروزی آن‌ها به جای شادمانی احساس بی‌زاری کردم.

اثاثیه‌ی آپارتمان «مارینا»ی بیچاره را از بالکن به خیابان پرت کردند. پس از این رویداد من ناچار بودم خیلی با احتیاط رفتار کنم. تلفن منزل ما مرتب زنگ می‌زد و من و همسرم را مورد تهدیدهای مختلف قرار می‌دادند. زندگی برایمان غیرقابل تحمل شده بود.

یک روز اتفاق غیرمنتظره‌ای روی داد. «مارینا» به من تلفن کرد و از من تقاضای ملاقات و گفت و گو کرد. با وجودی که او را از نزدیک می‌شناختم، قرار یک ملاقات را در خیابان دوازدهم و روبه‌روی ورودی گورستان شهر با او گذاشتم. با ماشین به آن‌جا رفتم و پشت اتومبیل «مارینا» پارک کردم. پیاده شدم و داخل اتومبیل «مارینا» شدم و کنارش نشستم. همین که من را در کنار خود دید بغضش ترکید و سیل اشک از چشمانش سرازیر شد. در میان اشک‌ها گفت، «تو زندگی من را ویران و مرا نابود کردی». پس از آن کمی آرام

گرفت و دوباره گفت، «تو مسوول ویرانی زندگی و نابودی من هستی».

صحنه را از صندلی پشت اتومبیل پیش خود مجسم کنید. من مانده بودم چه بگویم و چه کار کنم. او ادامه داد که می‌خواهد دوباره خانه‌اش را راه بیاندازد و اجازتی من را می‌خواهد. من با اعتراض گفتم، «این حقیقت ندارد.» و او گفت، «چرا دارد، من اجازتی رئیس جمهور را دارم و تایید وزیر و رئیس پلیس را هم گرفته‌ام؛ ولی اگر تو دوباره درباره‌ی من دست به قلم ببری آن‌ها برای حفظ موقعیت خود مجبورند دوباره منزل مرا تعطیل کنند.»

او به من پیشنهاد پول و رشوه کرد و من به او گفتم، «مارینا، اگر بفرض محال من حتی ۱۰ «سنتاوو»\* از تو بگیرم، در طول نیم ساعت تمام هاوانا باخبر می‌شوند.» او التماس کرد، گریه کرد و مرا نوازش کرد و گفت که کار دیگری از او بر نمی‌آید. در نهایت به او گفتم، «گوش کن «مارینا» برو و هرکاری که می‌خواهی بکن، ولی تو هم قول بده تا هنگامی که زنده‌ام دوباره من را درگیر بازی‌های روسپی‌گری و تهدید و ارباب نکنی.» او من را در آغوش گرفت و بوسید. این رویداد تجربه‌ی سختی برای من بود.

اگرچه انقلاب به‌ویژه به دلیل رویدادهای پس از فروپاشی و رشد صنعت گردشگری نتوانسته است روسپی‌گری را به‌طور کامل از بین ببرد، ولی آزادی خودفروشی و روسپی‌گری وجود ندارد و می‌رود که آن را از بنیاد ریشه کن کند. شرایط امروز در این زمینه با شرایطی که در دوران استعمار وجود داشت به‌طور کامل متفاوت و دگرگون شده است. آقای جورج بوش مانند همیشه در این زمینه هم با راه گزافه‌گویی را در پیش گرفته و یا نمی‌داند چه می‌گوید. آقای رئیس‌جمهور بهتر است به دشواری‌هایی که برای جهانیان به وجود آورده و آن چه در اطراف کاخ سفید می‌گذرد بپردازد.

کوبای امروز از هر نظر با آن چه در گذشته و پیش از انقلاب بود متفاوت است.

Granma International

August 1, 2004

